عکس: میلاد نگاهی، شرق

### مسعود نیلی در برنامه «آینده ایران» مطرح کرد

# قدم اول، تعیین هویت اقتصادی است

**محمدجواد شاکر: آزاد (مدرسه آزاد فکری) یک مجموعه مستقل پژوهشی-فرهنگی در دانشگاه شریف است که توسط فارغ‌التحصیلان و دانشجویان این دانشگاه اداره می‌شود. آزاد به‌سراغ سوژه‌هایی می‌رود که گفت‌وگو و تفکر انتقادی دربارشان یا معمول نیست یا مشمول ممیزی یا همراه با هیاهو و جنجال. در چند سال اخیر آزاد گفت‌وگوهایی را درباره زن، عدالت، حق تعیین سرنوشت و نسبت دین و آزادی و البته درباره موضوعات روز مورد بحث در جامعه برگزار کرده است. جدیدترین رویداد اینترنتی آزاد، «آینده ایران»، نام گرفته که شامل گفت‌وگو با حدود ۳۰ متفکر داخل و خارج کشور است. گفت‌وگوهایی درباره وضعیت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی امروز و فردای جامعه ایران و پیش‌بینی و ایده‌دشان برای آینده‌ایران؛ مخصوصا بعد از اعتراضات پاییز ۱۴۰۱ و نهضت گسترده‌ای که روی جامعه ایران تاثیرگذاشته است. در این متفکران از جامعه‌شناس و اقتصاددان پیدا می‌شود تا هنرمند و نویسنده و شاعر. هرگفت‌وگو حدود دو ساعت است و گفت‌وگوها در پنج فصل منتشر می‌شود. میهمانان فصل اول نوام چامسکی، مسعود نیلی، محمد مالجو، بیتر عبدالکریمی، اعظم خانم و علیرضا شجاعی‌زاده هستند که در این شماره «شرق» گزارش گفت‌وگوهای مسعود نیلی و بیژن عبدالکریمی را می‌خوانید.**

### برای آینده ایران

جامعه ما یک جامعه در حال گذار است. هم در حوزه فرهنگی- هم سیاسی و هم اقتصادی. جامعه در این گذار از یک نقطه تعادل به سمت نقطه تعادل دیگری حرکت می‌کند یا این حرکت، ظرفیت ایجاد چالش‌هایی را دارد. تحولات پاییز سال قبل نشان‌دهنده همین حرکت و گذار است؛ ببینی که ما در چند هفته گذشته در حال‌گذار هستیم. مسیری ذاتا ناپایدار بود و نتوانسته ما را به رفاه پایدار و مطلوب اقتصادی برساند. این مسیر، عدم تعادل‌های مهمی در دل خودش داشته که برایند آن را در بحران‌ها و چالش‌های اقتصادی امروز مشاهده می‌کنیم.

البته در این مسیر محرکهایی هم وجود داشته که ما را سرپویژ به وضعیت فعلی رسانده است. مهم‌ترین محرک تجربه بوده است. تجربه باعث شده گسست‌بپذیری اقتصاد ما به‌وضوح خودش را نشان دهد. عامل دوم به وقوع درآمدهای نفتی در نیمه دوم دهه ۸۰ برمی‌گردد. فاصله سال‌های ۸۵ تا ۹۰ دوره اوج برخورداری اقتصاد ما از درآمدهای نفتی است که به واسطه آن بودجه ما نیز متورم می‌شود؛ چراکه این منابع در داخل مرزهای کشور شکل گرفت. در نتیجه فضای کشور به سمت پلیسی و امنیتی‌شدن رفت. غرب هم انواع فشارها و تحریم‌ها را علیه این کشور در این مدت اعمال کرده است؛ اما خیلی از کنشگران و جوانان ما در تحلیل‌هایشان اصلا به نظام سلطه و تاثیر آن توجهی ندارند. شرایط طوری شده که همه به آمریکا به چشم فرشته نجات نگاه می‌کنند. این از یک طرف ناشی از جهل و نادانی ایوزیسیون ماست و از طرف دیگر حاصل بی‌عرضگی گفتمان انقلاب که افکار عمومی کشور را به رسانه‌های بیگانه واگذار کرده است. درواقع آن‌قدر درگیر دشمن بیرونی و حفظ خودش بوده که فراموش کرده مردمش نیازهای دیگری هم دارند و صدای بخش‌های مختلف جامعه را باید بشنود. من با قدرت سیاسی همدلی می‌کنم ولی انتقادهای رادیکالی هم به آن دارم.

ما باید به قدرت سیاسی ثابت کنیم ایوزیسیون نیستیم و برای حفظ این کشور، در برابر قدرت‌های بیگانه کنار قدرت سیاسی می‌ایستیم؛ اما در رویارویی با مردم، کنار مردم هستیم. باید مرز خودمان را با نیروهای خارجی مشخص کنیم که بهانه‌ای برای برخورد ندهیم. کنشگران ما باید چارچوب و مرز مواضع و فعالیت‌هایشان را مشخص کنند تا اعتماد قدرت سیاسی را جلب کنند. باید به قدرت سیاسی بفهمانیم ما اگر رادیکال‌ترین انتقادها را هم به آن داریم، در برابر نیروهای خارجی حفظ منافع ملی می‌ایستیم. به نظر من، توسعه‌نایافتگی و حفظ کشور می‌تواند وجوه مشترک مخالفان و موافقان حکومت باشد. باید به حاکمیت بگوییم به‌هیچ‌وجه خواهان تجزیه کشور نیستیم و برادری و نیت خیرمان را به حاکمیت اثبات کنیم تا نسبت به انتقادهایمان همدلی داشته باشد.

### نیاز به اجماع نخبگان جامعه

اگر ما بتوانیم یک اجماع نخبگانی شکل دهیم، توده‌های جامعه دنبال‌شان می‌آیند. متاسفانه در سال‌های حاضر متوسط ما در جامعه کمتر این اجماع را ایجاد می‌کند؛ در حالی‌که حول جمع شود و ملت را هم حول آن کمر آورد. در چنین شرایطی است که رسانه‌های داخلی و خارجی به مردم ایده می‌دهند. اگر چنین اجماعی صورت نگیرد، از اتحاد توده‌های داخلی خبر نمی‌شود. توقع من از نخبگان جامعه اجماع و کاهش شکاف‌ها در جامعه است. تغییر ساختارها هم کم‌هزینه‌تر است و هم مؤثرتر. ساختارها که شکل بگیرد، توسعه سیاسی هم به دنبالش می‌آید؛ اما بدون آن، هر تغییر و تحول کوچک در دنیای ما را دچار نخواهد کرد. از طرف دیگر یادمان باشد اینکه حکومت به حرف کسی گوش نمی‌دهد، بهانه است؛ پاسخ مسئله نیست. بخشی از خود مسئله است.

ما در اوضاع امروز کشور با شکل‌گیری پیچیده و سردرگم مواجهیم. باید ظرافت به خرج بدهیم و تارها را از هم جدا کنیم. آیا شرایط امروز ما معلول ضعف حاکمیت و اقتدار است یا معلول انقلاب است؟ اینها نیز معلولی از شرایط ما؟ توسعه‌نیافتگی ما حاصل شیوه‌های حکمرانی است یا برعکس؟ در مسائل اجتماعی، عوامل متعددی دخیل است. ما هنوز نمی‌دانیم مسائل کشورمان را چطور صورت‌بندی کنیم. چالش ما در پاسخ‌ها است. در طرح سؤال است. اگر شرایط تاریخی دگرگون نشود، سرمایه‌های عظیم مدنی و تاریخی ماست که از دست می‌رود.

### جامعه شبه‌مدرن

وقتی دولت رانتیر نفتی سر کار است و منابع نفتی به‌عنوان تنها منبع آن، کفاف هزینه‌هایش را نمی‌دهد، نمی‌تواند از او توقع تغییر و اصلاح داشت. ربطی به سرشت حکومت هم ندارد و هر حکومتی با هر فرم و ایدئولوژی‌ای در این شرایط عملکرد مطلوبی ندارد. در این حالت، هیچ چیز جدی نیست؛ نه ژورنالیسم، نه تفکیک قوا و نه پارلمان. همه عناصر مدرن در ظاهر در این جامعه وجود دارد، ولی نماست و واقعیتی پشت آن نیست.

خطای روشنفکران ما، تلاش برای بازی در یک جامعه شبه‌مدرن به آحکام و قواعد سازی در جامعه مدرن است. اینها دو زیست‌جهان مختلف اند. روشنفکران و جوانان با توجه آثار روشنفکران غربی می‌خواهند دموکراسی بیاورند. درحالی‌که اینجا نیاز تجربه دیگری دارد و قواعد بازی دیگری. مسئله اصلی ما در چنین جامعه‌ای تجربه حکومت نیست. خروج از شرایطی تاریخی است که جامعه‌ای شبه‌مدرن و توسعه‌نیافته حاصل آن بوده است.

جمهوری اسلامی با حفظ مرزهای کشور و ایجاد یک قدرت منطقه‌ای، بخشی از عناصر مدرن‌شدن را که لازمه یک جامعه مدرن بوده، فراهم آورده است؛ اما ضمن حفظ اینها باید فکری کنیم به حل انتقادهای زیادی که به برخی شیوه‌های حکمرانی وجود دارد.

بتوانیم حرف بزنیم و همدیگر را نقد علمی کنیم و به چالش بکشیم تا در یک مسیر علمی به نتیجه برسیم. شاید بگویید فعلا در سیاست که به جمع‌بندی نسبی رسیده‌ایم، اصلاحات را پیش ببریم، بعدا هر نظام سیاسی که حاکم شد، اقتصاد را سامان خواهد داد. این روند ریسک زیادی دارد. قدرت پدیده‌ای است که ممکن است افراد و نظام‌های سیاسی را تغییر دهد. ضمانت اجرائی وجود نـدارد که بعد از اصلاحات سیاسی، اصلاحات اقتصادی نیز در کار باشد.

### قدم‌های اول دوران گذار

درحال‌حاضر ما چالش‌هایی در اقتصاد کلان داریم که باید فکری به حال‌شان بکنیم؛ کسری بودجه، نظام بانکی، صندوق‌های بازنشستگی، بحران آب، بحران انرژی، آلودگی هوا و... ما نیاز به طی یک مسیر اصلاحی داریم، اما متاسفانه جامعه در اثر شوک‌های پیاپی چند سال اخیر دیگر ظرفیت اصلاح را آن‌چنان ندارد. باید در اقتصاد با دنیا تعامل داشته باشیم تا منابع اقتصادی وارد کشور شود و بتوانیم چالش‌هایمان را رفع کنیم.

همان‌طورکه بحران اقتصادی ما از مسیر انرژی عبور می‌کند، گذارمان هم از همان مسیر انرژی می‌گذرد. اما نیاز به سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در حوزه انرژی دارد. منظورم از حوزه انرژی نیز تولید نفت نیست بلکه سرمایه‌گذاری در مصرف بهینه و ذخیره انرژی است. قبلا فقط در شهرهای بزرگی مثل تهران آلودگی هوا داشتیم، اما متاسفانه الان شهرهای متوسط ما نیز به آلودگی هوا دچار شده‌اند. ما روزانه معادل ۶.۵ میلیون بشکه نفت خام انرژی مصرف می‌کنیم که تناسبی با تولید ناخالص داخلی‌مان ندارد. باید در یک دوره پنج‌ساله این ۶.۵ میلیون را مثلا به ۵.۵ میلیون برسانیم و در دوره پنج‌ساله بعدی به ۴.۵ میلیون، جایی که با تولید اقتصادمان در تناسب باشد. سرمایه‌گذار خارجی مایل است که هوای تهران را بخرد، یعنی درواقع نفت و گازی را که باعث این آلودگی هوا شده بخرد و ۳۰۰ هزار بشکه در آن صرفه‌جویی کند، نصفش را برای خودش بردارد و نصفش هم برای دولت باشد. در این صورت هم هوا تمیزتر می‌شود، هم سیستم حمل‌ونقل عمومی توسعه پیدا می‌کند، هم منابع واردشده به اقتصاد باعث رشد اقتصادی و اشتغال و... می‌شود.

موضوع بعدی نظام بانکی است. قاعدتا بانک مرکزی باید مستقل باشد. اما فقط گفتن این گزاره ساده است و در مراحل اولیه امکان آن وجود ندارد. ما قبل از بانک مرکزی باید استقلال بانک‌های تجاری‌مان از دولت را برقرار کنیم. استقلال بانک‌های تجاری یعنی دولت نتواند به بانک ملی دستور دهد با قیمت مشخص از کشاورز گندم را به صورت تضمینی خریداری کند. در شرایط فعلی دولت قیمت خرید گندم و قیمت نان را مشخص می‌کند و یک شکاف ۱۴۰ هزار میلیارد تومانی آن وسط باقی می‌ماند. وقتی چون پولی ندارد، به بانک ملی می‌گوید از کشاورز گندم را بخرد و افراد هم کم آورد، از بانک مرکزی پول بگیرد.

اما مهمترین مؤلفه دوران گذار اقتصادی، مشخص‌کردن تلفیق نفت در مدیریت اقتصاد کلان کشور است چراکه هر تلاش سیاسی اهمیت دارد و هم از نظر اقتصادی. اگر دولت مالک تمام درآمدهای نفتی باشد، دموکراسی بی‌معناست. وقتی مردم به دولت وابسته‌اند، دولت هر کاری که بخواهد می‌کند و هم جلوداران نیست. نحوه مدیریت و توزیع درآمدهای نفتی مهم است؛ چراکه تعیین می‌کند دولت به مردم وابسته است یا برعکس.

### استقلال به معنای وابستگی متقابل

ما برای تعیین تعریفی از استقلال داریم که معنایش می‌شود تعارض با دنیا نه تعامل. همین تعریف و دیدگاه نسبت به ارتباط با دنیا، یک اقتصاد درون‌گرا را نتیجه داده است. تصویر ترسیمی‌ما این بوده است؛ با دنیا نوکری قدرت‌های بزرگ است. انگار که جونیو و عربستان بزرگ‌ترین نوکر آمریکا هستند! باید بپذیریم که دنیا و روابط بین‌الملل عوض شده و دولت استعمار به سر آمده است. هیچ کشوری خیرخواه کشور دیگر نیست و نباید هم باشد. هر کشور فقط و فقط باید منافع مردم خودش را در نظر بگیرد و بر اساس رفاه ایران آنها کار کند.

ما یک‌ریگ و فرصت مناسب را برای توافق در زمان رسانه‌جمهوری باید از دست دادیم. باید بپذیریم که هیچ تضمینی برای بیرون‌رفتن یک کشور از یک توافق وجود ندارد. ما هم ممکن است زمانی را یک توافق خارج نمود. در یک توافق بین‌المللی لازم است منافع کشورها به آن توافق گره بخورد تا ماندن‌شان در توافق معنا داشته باشد. وگرنه هیچ کشوری تعهدی به کشور دیگر ندارد. نظام بین‌المللی سیاسر خشن و ازهم‌گسیخته است و حلقه بسته کشورها فقط منافع مشترک آنهاست. در این نظام بین‌المللی، استقلال را نباید به معنای خودکفایی تعریف کرد بلکه باید آن را وابستگی متقابل دانست. نه وابستگی یک‌طرفه به نفع کشور است و نه خودکفایی ممکن. ما باید در نفت و گاز جهان را به خودمان وابسته می‌کردیم و خودمان هم از جنبه‌های دیگر به دنیا وصل شده می‌دیم. این وابستگی متقابل نه استقلال را خدشه‌دار می‌کند و نه به ضرر کشور است.

### سیاست زمین بازی اقتصاد را تعیین می‌کند

چیزی که اقتصاد ما را به این روز انداخته، سیاست است و هم سیاسی. نه اشتباهات سیاست‌گذاری اقتصادی، هرچند که آنها هم فراوان بوده اما در نهایت سیاست است که زمین بازی اقتصاد را تعیین می‌کند. اگر سیاست زمین بازی را کوچک کند که امکان بازی وجود نداشته باشد، شکست حتمی است.

ما باید هویت و مؤلفه‌های اصلی و کلیدی خودمان در سیاست و فرهنگ و اقتصاد را در سطح فراوری تعیین کنیم. الان کفتمان رسمی ما در زمینه فرهنگ یک چیز است و آنچه در جریان می‌بینیم چیز دیگر. در سیاست و اقتصاد هم همین‌طور است. سیاست زمین بازی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی باید با تالیف چند کتاب تمام نشود. روی چند صفحه کاغذ جمع‌وجور می‌شود. اما با زبان و بیانی روشن و واضح و با صراحت کامل و بدون قردکردن واژه‌ها و مفاهیم. اینها باید در کنار هم تعیین شود. اصلاحات سیاسی بدون تعیین هویت اقتصادی لزوما به وضعیت مناسبی منجر نمی‌شود و اصلاحات اقتصادی هم بدون اصلاحات سیاسی سرانجامی خواهد داشت.

در هیچ سند بالادستی شما نمی‌توانید واژه آزادسازی را پیدا کنید؛ درحالی‌که همه تجربه‌های عملی و جمع‌بندی‌های نظری درباره اصلاحات اقتصادی می‌گوید آزادسازی مقدم بر خصوصی‌سازی است، اما ما بدون آزادسازی واگذاری می‌کنیم و بعد می‌گوییم چرا موفق نبود؟ بنگاه دولتی را به نهادی سیاسی‌تر از دولت می‌دهیم و اسمش را واگذاری می‌گذاریم.

ما حاضر نیستیم هویت جدیدی برای اقتصادمان ترسیم کنیم؛ چراکه می‌خواهیم به دنیا این‌طور بگوییم که ما متفاوتیم و ایده‌های جدیدی برای اداره دنیا داریم. نتیجه این می‌شود که وقتی سراغ هر اصلاحی می‌رویم که مجبور شویم. وقتی استراتژی جامعه‌ی در کار نیست، روی به کارهای موردی می‌آوریم؛ آن‌هم وقتی مجبور شده‌ایم. حتی خیز بزرگی روی موضوعات مسائل تقریبا صفر و صدی است و جامعه هم دیدارش به بلوغ نسبی رسیده؛ اما در اقتصاد این‌طور نیست. مسائل اقتصادی پیچیده‌تر است و فعلا در جامعه ما توافق نظر روی آنها حاصل نشده است.

فرض کنیم ما رویکردهای سیاست خارجی و داخلی‌مان را تغییر دادیم؛ یعنی در سیاست خارجی اهل تعامل با دنیا شدیم و در سیاست خارجی هم اجازه مشارکت مردم و شکل‌گیری رقابت واقعی را دادیم. آیا نزومه مشکلات اقتصادی‌مان حل‌وفصل می‌شود و در مسیر هموراری از نظر اقتصاد قرار می‌گیریم؟ خیر. اینها نتیجه شرط لازم برای بهبود شرایط اقتصادی است و نه شرط کافی. جامعه کنونی ما درباره موضوعات اقتصادی توافق ندارد. به‌طور خلاصه‌خیلی ممکن است در حوزه سیاسی اوضاع‌مان درست شود و همچنان خرج اقتصادمان لنگ بزند. حتی ممکن است سیاست‌مداران جدیدی روی کار بیایند و اعتماد جامعه را جلب کنند؛ اما در اقتصاد روی همان پاشنه قبلی بگردد.

ما هیچ‌گاه در دهه‌های اخیر یک استراتژی مشخص اقتصادی نداشته‌ایم که طبق آن عمل کنیم و جلو برویم و نتایجش را ببینیم؛ چراکه هیچ‌گاه حوزه اقتصادی‌مان را مشخص نکرده‌ایم. چین را به‌عنوان نمونه در نظر بگیرید. در زمان مائو یک اقتصاد دهقانی کمونیستی داشت؛ به اسم عدالت. فقر یکسان برای همه برقرار بود و تعاملی هم با دنیا برقرار نمی‌شد؛ اما بعد از مائو و رویکرد اقتصادی این کشور تعامل با دنیا و بازار آزاد می‌شود؛ هرچند سیاست داخلی این کشور دست نمی‌خورد. مالکیت دولتی جای خودش را به مالکیت خصوصی می‌دهد و آزادسازی جای کنترل‌های دولتی را می‌گیرد. هویت اقتصاد چین تغییر می‌کند. شبیه این اتفاق در کشورهای اروپای شرقی هم قابل مشاهده است؛ جایی که نظام‌های کمونیستی کنار می‌روند و دولت‌های بزرگ کوچک می‌آیند که هویت توافقات اقتصادی را تعیین دارد و اقتصاد بازار آزاد و تعامل با دنیا را برقرار می‌کند. البته در این کشورها سیاست داخلی هم دستخوش تغییر شده و دموکراسی حاکم می‌شود. در این جوامع ما یک کدار را می‌بینیم؛ چراکه به این نتیجه رسیدند که دست‌فرمان قبلی به نتایج مناسبی نرسیده و تصمیم می‌گیرند هویت اقتصادی‌شان را تغییر دهند. در یک فرایند مشخص نظام اقتصادی آنها عوض می‌شود، مسیری را در پیش می‌گیرند و به نوته تجربه می‌گذارند. اشتباهاتی هم مرتکب می‌شوند و برمی‌گردند و تصحیحش می‌کنند. البته هر کشور تجربه منحصربه‌فرد خود را در این زمینه طی می‌کند.

اما ما از سال ۶۸ تا به امروز هیچ‌گاه در هیچ سطحی تصمیم نگرفته‌ایم هویت اقتصادی‌مان را مشخص کنیم و طبق آن برنامه عمل بچینیم. ما حتی در انتخاب واژگان هم جسارت نداریم و سعی می‌کنیم از واژه‌ها و مفاهیم کرد و بی‌هویت بهره ببریم. به یک اقتصاد خصوصی می‌گوییم اقتصاد مردمی، به خصوصی‌سازی می‌گوییم واگذاری. این واژه‌ها تهی از هویت‌اند؛ واژه‌هایی کرد که هر استفاده‌ای می‌شود از آنها کرد. از هویت واژه‌ها می‌ترسیم و در به کار بردن‌شان بسیار محتاطیم. مثلا در آزاد، بدون گفته سیاست‌گذار تغییری کرده یا مداخله خاصی در بازار انجام داده باشد؛ اما در نیمه دوم دهه ۹۰، با وجود آنکه سیاست‌گذار هنوز سیاست‌گذار است و فعلا در جامعه ما توافق نظر روی آنها حاصل نشده است.

تغییر باید با رویکردهای سیاست خارجی و داخلی‌مان را تغییر دادیم؛ یعنی در سیاست خارجی اهل تعامل با دنیا شدیم و در سیاست خارجی هم اجازه مشارکت مردم و شکل‌گیری رقابت واقعی را دادیم. آیا نزومه مشکلات اقتصادی‌مان حل‌وفصل می‌شود و در مسیر هموراری از نظر اقتصاد قرار می‌گیریم؟ خیر. اینها نتیجه شرط لازم برای بهبود شرایط اقتصادی است و نه شرط کافی. جامعه کنونی ما درباره موضوعات اقتصادی توافق ندارد. به‌طور خلاصه‌خیلی ممکن است در حوزه سیاسی اوضاع‌مان درست شود و همچنان خرج اقتصادمان لنگ بزند. حتی ممکن است سیاست‌مداران جدیدی روی کار بیایند و اعتماد جامعه را جلب کنند؛ اما در اقتصاد روی همان پاشنه قبلی بگردد.

ما هیچ‌گاه در دهه‌های اخیر یک استراتژی مشخص اقتصادی نداشته‌ایم که طبق آن عمل کنیم و جلو برویم و نتایجش را ببینیم؛ چراکه هیچ‌گاه حوزه اقتصادی‌مان را مشخص نکرده‌ایم. چین را به‌عنوان نمونه در نظر بگیرید. در زمان مائو یک اقتصاد دهقانی کمونیستی داشت؛ به اسم عدالت. فقر یکسان برای همه برقرار بود و تعاملی هم با دنیا برقرار نمی‌شد؛ اما بعد از مائو و رویکرد اقتصادی این کشور تعامل با دنیا و بازار آزاد می‌شود؛ هرچند سیاست داخلی این کشور دست نمی‌خورد. مالکیت دولتی جای خودش را به مالکیت خصوصی می‌دهد و آزادسازی جای کنترل‌های دولتی را می‌گیرد. هویت اقتصاد چین تغییر می‌کند. شبیه این اتفاق در کشورهای اروپای شرقی هم قابل مشاهده است؛ جایی که نظام‌های کمونیستی کنار می‌روند و دولت‌های بزرگ کوچک می‌آیند که هویت توافقات اقتصادی را تعیین دارد و اقتصاد بازار آزاد و تعامل با دنیا را برقرار می‌کند. البته در این کشورها سیاست داخلی هم دستخوش تغییر شده و دموکراسی حاکم می‌شود. در این جوامع ما یک کدار را می‌بینیم؛ چراکه به این نتیجه رسیدند که دست‌فرمان قبلی به نتایج مناسبی نرسیده و تصمیم می‌گیرند هویت اقتصادی‌شان را تغییر دهند. در یک فرایند مشخص نظام اقتصادی آنها عوض می‌شود، مسیری را در پیش می‌گیرند و به نوته تجربه می‌گذارند. اشتباهاتی هم مرتکب می‌شوند و برمی‌گردند و تصحیحش می‌کنند. البته هر کشور تجربه منحصربه‌فرد خود را در این زمینه طی می‌کند.

### مسائل تاریخی هویت اقتصادی نداریم

جامعه ما در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی بیشتر هم‌نظر است تا اقتصاد. مثلا جامعه توافق نظر نسبی دارد که در سبک زندگی مردم باید؛ نباید دخالت کرد یا در سیاست خارجی نظر جامعه بار/سیه‌بودن تعامل با دیگر کشورهاست یا در سیاست داخلی باید/نباید به سمت مشارکت عموم مردم برویم. در طرف دیگر هم‌نظری و شکل‌گیری توافق نظر نسبی شبه رخ نمی‌دهد و نیاز به کفت‌وگو دارد. باید بساد بگوییم با همدیگر توانیم حرف بزنیم و همدیگر را نقد علمی کنیم و به چالش بکشیم تا در یک مسیر علمی به نتیجه برسیم. شاید بگویید فعلا در سیاست که به جمع‌بندی نسبی رسیده‌ایم، اصلاحات را پیش ببریم، بعدا هر نظام سیاسی که حاکم شد، اقتصاد را سامان خواهد داد. این روند ریسک زیادی دارد. قدرت پدیده‌ای است که ممکن است افراد و نظام‌های سیاسی را تغییر دهد. ضمانت اجرائی وجود نـدارد که بعد از اصلاحات سیاسی، اصلاحات اقتصادی نیز در کار باشد.

### قدم‌های اول دوران گذار

درحال‌حاضر ما چالش‌هایی در اقتصاد کلان داریم که باید فکری به حال‌شان بکنیم؛ کسری بودجه، نظام بانکی، صندوق‌های بازنشستگی، بحران آب، بحران انرژی، آلودگی هوا و... ما نیاز به طی یک مسیر اصلاحی داریم، اما متاسفانه جامعه در اثر شوک‌های پیاپی چند سال اخیر دیگر ظرفیت اصلاح را آن‌چنان ندارد. باید در اقتصاد با دنیا تعامل داشته باشیم تا منابع اقتصادی وارد کشور شود و بتوانیم چالش‌هایمان را رفع کنیم.

همان‌طورکه بحران اقتصادی ما از مسیر انرژی عبور می‌کند، گذارمان هم از همان مسیر انرژی می‌گذرد. اما نیاز به سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در حوزه انرژی دارد. منظورم از حوزه انرژی نیز تولید نفت نیست بلکه سرمایه‌گذاری در مصرف بهینه و ذخیره انرژی است. قبلا فقط در شهرهای بزرگی مثل تهران آلودگی هوا داشتیم، اما متاسفانه الان شهرهای متوسط ما نیز به آلودگی هوا دچار شده‌اند. ما روزانه معادل ۶.۵ میلیون بشکه نفت خام انرژی مصرف می‌کنیم که تناسبی با تولید ناخالص داخلی‌مان ندارد. باید در یک دوره پنج‌ساله این ۶.۵ میلیون را مثلا به ۵.۵ میلیون برسانیم و در دوره پنج‌ساله بعدی به ۴.۵ میلیون، جایی که با تولید اقتصادمان در تناسب باشد. سرمایه‌گذار خارجی مایل است که هوای تهران را بخرد، یعنی درواقع نفت و گازی را که باعث این آلودگی هوا شده بخرد و ۳۰۰ هزار بشکه در آن صرفه‌جویی کند، نصفش را برای خودش بردارد و نصفش هم برای دولت باشد. در این صورت هم هوا تمیزتر می‌شود، هم سیستم حمل‌ونقل عمومی توسعه پیدا می‌کند، هم منابع واردشده به اقتصاد باعث رشد اقتصادی و اشتغال و... می‌شود.

موضوع بعدی نظام بانکی است. قاعدتا بانک مرکزی باید مستقل باشد. اما فقط گفتن این گزاره ساده است و در مراحل اولیه امکان آن وجود ندارد. ما قبل از بانک مرکزی باید استقلال بانک‌های تجاری‌مان از دولت را برقرار کنیم. استقلال بانک‌های تجاری یعنی دولت نتواند به بانک ملی دستور دهد با قیمت مشخص از کشاورز گندم را به صورت تضمینی خریداری کند. در شرایط فعلی دولت قیمت خرید گندم و قیمت نان را مشخص می‌کند و یک شکاف ۱۴۰ هزار میلیارد تومانی آن وسط باقی می‌ماند. وقتی چون پولی ندارد، به بانک ملی می‌گوید از کشاورز گندم را بخرد و افراد هم کم آورد، از بانک مرکزی پول بگیرد.

اما مهمترین مؤلفه دوران گذار اقتصادی، مشخص‌کردن تلفیق نفت در مدیریت اقتصاد کلان کشور است چراکه هر تلاش سیاسی اهمیت دارد و هم از نظر اقتصادی. اگر دولت مالک تمام درآمدهای نفتی باشد، دموکراسی بی‌معناست. وقتی مردم به دولت وابسته‌اند، دولت هر کاری که بخواهد می‌کند و هم جلوداران نیست. نحوه مدیریت و توزیع درآمدهای نفتی مهم است؛ چراکه تعیین می‌کند دولت به مردم وابسته است یا برعکس.

### استقلال به معنای وابستگی متقابل

ما برای تعیین تعریفی از استقلال داریم که معنایش می‌شود تعارض با دنیا نه تعامل. همین تعریف و دیدگاه نسبت به ارتباط با دنیا، یک اقتصاد درون‌گرا را نتیجه داده است. تصویر ترسیمی‌ما این بوده است؛ با دنیا نوکری قدرت‌های بزرگ است. انگار که جونیو و عربستان نوکر آمریکا هستند! باید بپذیریم که دنیا و روابط بین‌الملل عوض شده و دولت استعمار به سر آمده است. هیچ کشوری خیرخواه کشور دیگر نیست و نباید هم باشد. هر کشور فقط و فقط باید منافع مردم خودش را در نظر بگیرد و بر اساس رفاه ایران آنها کار کند.

ما یک‌ریگ و فرصت مناسب را برای توافق در زمان رسانه‌جمهوری باید از دست دادیم. باید بپذیریم که هیچ تضمینی برای بیرون‌رفتن یک کشور از یک توافق وجود ندارد. ما هم ممکن است زمانی را یک توافق خارج نمود. در یک توافق بین‌المللی لازم است منافع کشورها به آن توافق گره بخورد تا ماندن‌شان در توافق معنا داشته باشد. وگرنه هیچ کشوری تعهدی به کشور دیگر ندارد. نظام بین‌المللی سیاسر خشن و ازهم‌گسیخته است و حلقه بسته کشورها فقط منافع مشترک آنهاست. در این نظام بین‌المللی، استقلال را نباید به معنای خودکفایی تعریف کرد بلکه باید آن را وابستگی متقابل دانست. نه وابستگی یک‌طرفه به نفع کشور است و نه خودکفایی ممکن. ما باید در نفت و گاز جهان را به خودمان وابسته می‌کردیم و خودمان هم از جنبه‌های دیگر به دنیا وصل شده می‌دیم. این وابستگی متقابل نه استقلال را خدشه‌دار می‌کند و نه به ضرر کشور است.

### سیاست زمین بازی اقتصاد را تعیین می‌کند

چیزی که اقتصاد ما را به این روز انداخته، سیاست است و هم سیاسی. نه اشتباهات سیاست‌گذاری اقتصادی، هرچند که آنها هم فراوان بوده اما در نهایت سیاست است که زمین بازی اقتصاد را تعیین می‌کند. اگر سیاست زمین بازی را کوچک کند که امکان بازی وجود نداشته باشد، شکست حتمی است.

ما باید هویت و مؤلفه‌های اصلی و کلیدی خودمان در سیاست و فرهنگ و اقتصاد را در سطح فراوری تعیین کنیم. الان کفتمان رسمی ما در زمینه فرهنگ یک چیز است و آنچه در جریان می‌بینیم چیز دیگر. در سیاست و اقتصاد هم همین‌طور است. سیاست زمین بازی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی باید با تالیف چند کتاب تمام نشود. روی چند صفحه کاغذ جمع‌وجور می‌شود. اما با زبان و بیانی روشن و واضح و با صراحت کامل و بدون قردکردن واژه‌ها و مفاهیم. اینها باید در کنار هم تعیین شود. اصلاحات سیاسی بدون تعیین هویت اقتصادی لزوما به وضعیت مناسبی منجر نمی‌شود و اصلاحات اقتصادی هم بدون اصلاحات سیاسی سرانجامی نخواهد داشت.

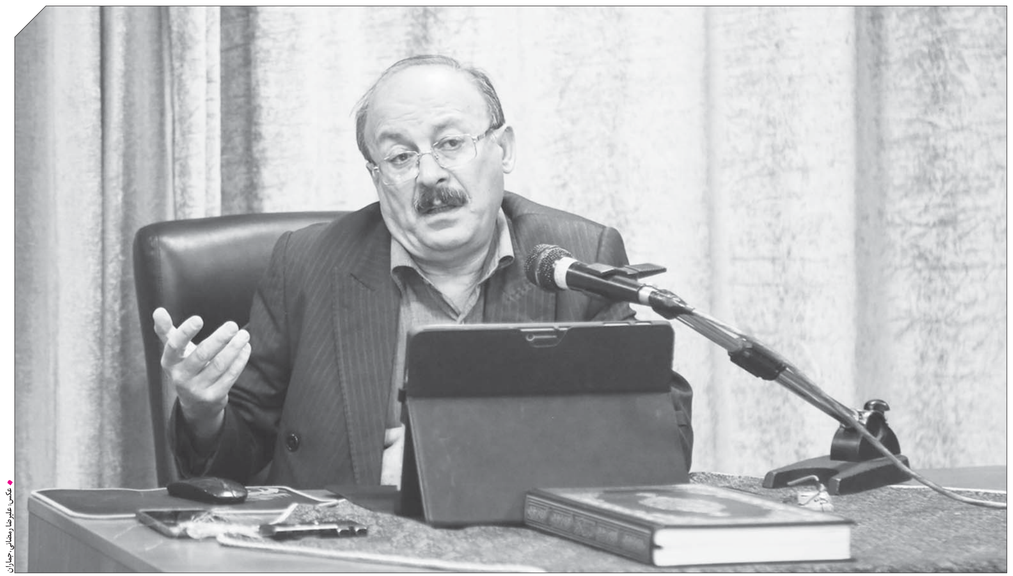

عکس: علیرضا رمضانی، جهان

### نگاه بیژن عبدالکریمی به قدرت و جامعه در برنامه آینده ایران

# منطق گفت‌وگو پیروز می‌شود

**عوامل و علل زیادی در شکل‌گیری شرایط کنونی ما دخیل است؛ عوامل عینی، عوامل ذهنی، عوامل تاریخی، عوامل جامعه‌شناختی، عوامل سیاسی و عوامل فرهنگی؛ بنابراین نمی‌توان روی یک عامل مشخص دست گذاشت و آن را علت وضع امروز معرفی کرد. یکی از انتقادهای من با بیشتر گروه‌ها و اقشار جامعه، چه آنها که موافق نظام هستند و چه آنها که مخالفش، ساده‌دیدن و ساده تحلیل‌کردن شرایط است. انگار می‌خواهند با چند عامل مسئله را تحلیل کنند. اما به تعبیر هگل، حقیقت تمامیت است. حقیقت آنجاست که همه مؤلفه‌ها را ببینیم و در نظر بگیریم. هرچند کار تقریبا ناممکنی است. روایت‌هایی که در جامعه گفته و شنیده می‌شود، بسیار ساده است. گویا یک نوع پوپولیسم همگانی جامعه را فراگرفته و هم قدرت سیاسی و هم ایوزیسیون و دیگر کنشگران سیاسی و اجتماعی جامعه ما، چه در داخل و چه در خارج از کشور، دچار عوارضی‌گری شده‌اند.**

دهد. اتفاقا آنها در کشورهای خاورمیانه توان این را ندارند که عامل هر بدبختی بدانیم‌شان. رشدنایافتگی و توسعه‌نایافتگی معلول شرایط تاریخی است ولی این شرایط معمولا از طرف کنشگران کمتر مورد تامل قرار می‌گیرد. زمان انقلاب این را داشتیم که راه‌حل در انقلاب سیاسی است؛ اما در شرایط فعلی انقلاب سیاسی برای کشور ما سم است، باید دنبال یک انقلاب ساختاری در ساختارهای اجتماعی باشیم. اگر جامعه قدرت پیدا کند، ایدئولوژی سیاسی موجود را در خودش هضم می‌کند. مگر می‌شود در کشوری که اینترنت وجود دارد و دانشگاه هست، طالبانیسم حکم‌فرما شود؟

خشم و کینه امروز جامعه ما قابل فهم است. ولی قابل تایید نیست. این خشم و کینه حاصل مطالباتی است که برآورده نشده‌اند؛ حاصل جنبش‌هایی است که شکست خورده‌اند. این خشم و کینه مثل هذیان بیماری است که تب بالایی دارد. نشانه عفونت داخل بدن بیمار است. این خشم و کینه باید دیده و شنیده شود؛ چراکه نشانه بیماری جامعه است. بااین‌حال از دل آن راه‌حلی بیرون نمی‌آید و باید دنبال راه‌حل‌های عقلانی و خردمندانه بود.

### واهمه از نبودن

انقلاب هنوز خودش را پیدا نکرده بود که صدام حمله کرد و کشور درگیر یک جنگ هشت‌ساله شد. از آن طرف، گروه‌های تجزیه‌طلب فعال شدند و اغتشاش‌ها و تنش‌هایی در داخل مرزهای کشور شکل گرفت. در نتیجه فضای کشور به سمت پلیسی و امنیتی‌شدن رفت. غرب هم انواع فشارها و تحریم‌ها را علیه این کشور در این مدت اعمال کرده است؛ اما خیلی از کنشگران و جوانان ما در تحلیل‌هایشان اصلا به نظام سلطه و تاثیر آن توجهی ندارند. شرایط طوری شده که همه به آمریکا به چشم فرشته نجات نگاه می‌کنند. این از یک طرف ناشی از جهل و نادانی ایوزیسیون ماست و از طرف دیگر حاصل بی‌عرضگی گفتمان انقلاب که افکار عمومی کشور را به رسانه‌های بیگانه واگذار کرده است. درواقع آن‌قدر درگیر دشمن بیرونی و حفظ خودش بوده که فراموش کرده مردمش نیازهای دیگری هم دارند و صدای بخش‌های مختلف جامعه را باید بشنود. من با قدرت سیاسی همدلی می‌کنم ولی انتقادهای رادیکالی هم به آن دارم.

ما باید به قدرت سیاسی ثابت کنیم ایوزیسیون نیستیم و برای حفظ این کشور، در برابر قدرت‌های بیگانه کنار قدرت سیاسی می‌ایستیم؛ اما در رویاروی